

نشست شبه‌شناسی دینی

آیت‌الله شیخ علی رضایی تهرانی

دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی

۱۳۸۶/۰۲/۳۱ هجری شمسی

۱۴۲۸/۰۵/۰۵ هجری قمری

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ إِنَّهُ خَيْرٌ مُوقِفٍ وَمُعِينٍ.

ظاهراً بنا بر سخنرانی یا درس نبوده است. بنا بر جلسه پرسش و پاسخ بوده است. من مقدمه‌ای را عرض کنم و بعد اگر سؤالاتی هست، در خدمت خواهران محترم هستیم.

پرسشگری؛ ویژگی متمایز انسان

بشر در طول تاریخ بر روی حقیقت خود بسیار فکر کرده که به تعبیر منطقی‌ها فصل انسان، فصل مقوم انسان چیست؟

یعنی چه خصوصیتی در آدمی است که انسان را از همه موجودات دیگر متمایز می‌کند؟ اختلافات فراوانی در این زمینه هست. مشهورترین تعریفی که برای انسان شده است، حیوان ناطق است. البته تعریف اتفاقی نیست. هر گونه که انسان را تعریف کنیم، این نکته قابل توجه است که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسان، پرسشگری آدمی است. ما در میان گونه‌های حیوانات، پرسش نمی‌بینیم. البته پرسشگری مخصوص انسان نیست. در جنیان هست. در ملائکه هم هست. «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ ۗ» پرسش است. سؤال است. پرسنده این پرسش، فرشتگان‌اند. ولی به‌هر حال در سایر حیوانات پرسشگری دیده نشده است. حالا اگر طوطی را به او یاد دهند که سؤالی بکند، صورت سؤال هست. صورت پرسش است. هستند طوطی‌های سخنگو که مثلاً شما از درب وارد می‌شوی، می‌پرسند نام شما چیست؟ ولی نمی‌فهمند چه دارند می‌گویند. پس پرسشگری یکی از ویژگی‌های آدمی است. این یک نکته.

عصر ما؛ قرن بیست و یکم و ویژگی‌های آن

نکته دوم که قابل توجه است، این است که عصری را که ما در آن زندگی می‌کنیم، قرن بیست و یکم، بشر برایش اسم‌های مختلفی قرار داده است به اعتبارات مختلف. مثلاً این عصر را عصر بحران آب نامیدند، چون در بسیاری از کشورها ما با این بحران مواجهیم، در ایران خودمان مواجهیم. آب‌های زیرزمینی و روزمینی کره خاکی به شدت در حال کاهش است. عصر انفجار اطلاعات نام گرفته است. چون با رسانه بین‌المللی اینترنت، با ارتباطات ماهواره‌ای، با تلفن‌های همراه نسل چهارم که هم تلویزیون است، هم خط اینترنت است، هم تلفن همراه است. ارتباط انسان‌ها با هم به‌گونه‌ای است که ما را در یک دهکده جهانی قرار داده است. عصر را عصر بحران هویت نامیدند. درست هم هست. مشکل‌ترین ارتباط انسان در عصر ارتباطات، ارتباط با خودش است. آدمی در این زمانه خودش را گم کرده است. نمی‌خواهم به این بحث وارد شوم. یکی از اسم‌هایی که روی این زمان گذاشته شده است، این است که گفتند عصر، عصر پست‌مدرن (پسانوگرایی) است. بسیاری معتقدند دوران مدرنیته تمام شده است، عصر پست‌مدرن است. نظریه پست‌مدرن حتی در غرب نظریه شفاف و روشنی نیست که حالا پست‌مدرن یعنی چه؟ اما این مقدار هست که خصوصیت پست‌مدرن یعنی شکسته شدن همه قالب‌ها، باقی‌نماندن هیچ قالب ثابت. تشکیک در همه امور.

عصر پرسشگری و شبه‌افکنی

بنابراین، می‌توانیم بگوییم یکی از اسم‌هایی که برای امروزه گذاشته شده است، این است که عصر، عصر پرسشگری است. عصر تخریب است. عصر شبه‌افکنی است و این قابل توجه است. عرض کردم پرسشگری در نهاد آدمی نهفته است. از ویژگی‌های انسان به حساب می‌آید. اما زمان ما خصوصیتش این است که پرسشگری شده یک امر عمومی، از بچه دبستانی، از کودک تا پیرمرد، زن، مرد، بزرگ، کوچک، خرد، کلان، پرسش‌ها و شبهه‌ها در زمینه‌های مختلف، در ساحت‌های گوناگون، این هم مطب دوم.

دیدگاه دین اسلام درباره پرسشگری

پس مطلب اول این شد که پرسشگری از ویژگی‌های انسان است. مطلب دوم این شد که عصر ما عصر پرسشگری است. زمانه ما زمانه پرسشگری است. مطلب سوم، دیدگاه دین اسلام در ارتباط با پرسش و سؤال چیست؟ آیا در دین ما پرسش ممدوح است یا در دین ما پرسش مذموم است یا باید قائل به تفصیل شویم؟ در دین ما آیا باید جلوی پرسش را گرفت یا پرسشگری را ترویج کرد؟ این نکته‌ای است که باید بر او تأمل بکنیم.

تفکیک میان پرسشگری مطلوب و مذموم

به نظر می‌رسد در دین مبین اسلام، پرسش نه همیشه و همه‌جا و به هر صورت مطلوب است و نه همیشه و همه‌جا و به هر صورت، مذموم. باید تفصیلی قائل بشویم. اسلام می‌گوید تا قبل از اینکه انسان به دین حق دست پیدا کند، وظیفه او پرسشگری و تحقیق است. باید تحقیق کند، بپرسد و سؤال کند.

ضرورت تحقیق در دین اسلام

من گاهی برای دانشجویان مطلبی را گفتم، خیلی برایشان جذاب بوده است. خیلی برایشان جالب بوده است. آن مطلب این است که یکی از نشانه‌های دین حق در مقابل دین باطل، این است که دین حق مرید نافع نمی‌خواهد. متدین بدون تحقیق نمی‌خواهد. بر عکس ادیان باطل، مکاتب باطل که گروندگان به یک مکتب هر چه نافع‌تر، هر چه ساده‌تر، هر چه غیرمنطقی‌تر، برایشان مطلوب‌تر است. دین اسلام این‌طور نیست. همه شما طلبه هستید. همه‌تان با رساله آشنا هستید. اولین مسئله‌ای که در رساله‌ها ذکر می‌شود این است که مسلمان باید اصول دین خود را اعتقادات خود را از روی برهان و دلیل یاد بگیرد.

روش اسلام در دعوت به تحقیق و تفکر

خیلی مهم است. یعنی هر کس می‌آید مسلمان می‌شود، دین به او می‌گوید این‌طور نباید اسلام بیاوری. برو تحقیق کن. برو بگرد. برو بررسی کن اگر درست بررسی و تحقیق کنی، می‌آیی سراغ من و این نشانگر بلندای یک دین، اعتلای یک دین، قوت یک دین است که آن‌قدر به خودش اطمینان دارد، می‌گوید من مقلد نافع نمی‌خواهم. برو تحقیق کن، کارهایت را بکن، فکرهایت را بکن. بعد دومرتبه برمی‌گردی، می‌آیی پیش من.

قیاس تحقیق در دین با خرید کالا

مثل اینکه ما می‌رویم یک جنسی می‌خریم، وارد اولین مغازه که می‌شویم، جنس را که می‌پرسیم، می‌گوید جنس من بهترین جنس است. قیمت من هم مناسب‌ترین قیمت است. تو برو حالا گشت‌هایت را بزن، سؤال‌هایت را بکن، ولی برمی‌گردی همین‌جا. طرف هم راه می‌افتد همه مغازه‌های دیگر را می‌چرخد، می‌بیند همین است. درست. هم بهترین جنس را داشته است، هم بهترین قیمت را می‌داده است، هم بهترین اخلاق را داشته است. دین اسلام هم چنین نگرشی دارد.

پرسشگری قبل از رسیدن به دین و ضرورت آن

پس قبل از رسیدن به دین پرسشگری بسیار مورد تأکید دین اسلام است و اصلاً انسان باید اصول اعتقاداتش را از نه از بابایش تقلید کند، نه از مادرش، نه از دوستش، نه از محیط اجتماعی‌اش، نه از محیط خانوادگی‌اش. باید با دلیل و برهان بیاموزد. ما در میان اساتیدمان استادی داشتیم حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی (رحمت‌الله‌علیه)، ایشان سر درس فرمودند روزی. به نظرم سر درس فصوص‌الحکم بود، به نظرم فرمودند من حسن حسن‌زاده آملی با جرئت اعلام می‌کنم، من از تمام اعتقادات خود بیرون آمدم و دومرتبه معتقد شدم با دلیل. حالا نماز می‌خواندم، روزه می‌گرفتم، اما حتی در خدا، نبوت عامه، نبوت خاصه، ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، یکی یکی را مورد پرس‌وجوی ذهنی قرار دادم، معتقد شدم، شدم اینی که الان خدمت شما هستیم. هر مسلمانی قبل از اسلام این وظیفه‌اش است. یعنی باید اصول‌دینش را از روی برهان بیاموزد.

شرایط پرسشگری در محدوده دین

وقتی به دین رسیدیم. حالا دین را یاد گرفتیم. دین حق را پیدا کردیم. وقتی به دین حق رسیدیم. نظر اسلام این است، می‌گوید در محدوده داخل دین، پرسشگری خیلی خوب است؛ ولی با شرایطی:

۱. نفع داشتن پرسش برای انسان

یک: سؤال سؤالی باشد که نفعی داشته باشد. شما در دعاها بعد از نماز، در تعقیبات نماز، یکی از جمله‌هایی که گاهی می‌خوانید این است: «أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ ۲»، به تو پناه می‌برم از دانشی که نفع ندارد. سالیان سال است، میلیاردها دلار بشر دارد خرج می‌کند که چه؟

که بفهمد آیا یک روزی در کره مریخ، موجود زنده‌ای بوده است یا نبوده است؟ حالا که چه؟ میلیون‌ها انسان در سراسر دنیا دارند از گرسنگی می‌میرند. هر ساله در کشورهای منطقه خودمان، افغانستان، پاکستان، هندوستان، کشورهای آفریقایی، میلیون‌ها بچه دارند بر اثر سوء‌تغذیه جان می‌دهند. حالا میلیاردها دلار خرج شود که حالا آیا در کره مریخ یک روزی اکسیژن بوده است یا نبوده؟ به تعبیر عرب‌ها، ثم ماذا؟ که حالا چه؟

جز فرونشاندن یک عطش کاذب جستجوگری. هیچ علت دیگری پشت قضیه نیست. دین می‌گوید وقتی متدین شدی، حالا باید پرسش‌هایت حساب‌و‌کتاب داشته باشد. یک پرسش باید نافع باشد. نفعی در گرو او باشد. این اول.

۲. پرسش‌های تفهیمی نه تعنتی

دوم: دین می‌گوید باید پرسش‌ها، پرسش‌های تفهیمی باشد تعنتی؛ یعنی سؤال می‌کنی، برای فهمیدن سؤال کنی. نه برای کف کردن، خیط کردن، سر به سر گذاشتن، دست گذاشتن. نه! پرسشی که بدانی.

امیرالمؤمنین (سلام‌الله‌علیه) در مسجد کوفه روی منبر نشسته بودند، فرمودند: «سَأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ۳». از من سؤال کنید قبل از اینکه من را نیابید. یک نفر بلند شد، به نظرم اشعث بن قیس است. اشعث بن قیس رئیس منافقین زمان امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است. مثل عبدالله بن ابی در زمان پیغمبر (علیه‌السلام) است. رئیس منافقین است. اشعث بن قیس بلند شد گفت یا علی چند تا مو در سر من هست؟ این را می‌گوییم سؤال یک تعنتی، دو بی‌فایده.

حضرت فرمودند: «يَا أَشْعَثُ سَلِّ تَفَقُّهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتُّنًا ۴»، سؤال می‌کنی، سؤال کن که بفهمی. سؤال نکن بابت اینکه بخواهی طرف مقابلت را خجل کنی. از رو ببری.

بعد فرمودند اگر این نبود که شمارش مشکل است و اگر حالا ما بگوییم. فرض کن من بگویم مثلاً ده هزار و بیست و پنج تا. حالا موقع چیدن دوتایش نابود شود، دوتایش ناپدید شود، بگویند دیدی، نشد. به تو خبر می‌دادم، ولی این خبر را به تو نمی‌دهم. این خبر را به تو می‌دهم: بچه‌ای در خانه داری که فرزندان اوصیا را به قتل می‌رساند.

مرادش محمد بن اشعث بود که محمد بن اشعث آمد کربلا و از سر لشکران لشکر عمر بن سعد بود. البته حضرت نفرمودند بچه، یک تعبیر تندی دارند؛ مثلاً بزغاله‌ای در خانه داری. یک همچنین تعبیری کردند. فرمودند: «سَلِّ

تَقْفُهَا وَلَا تَسْأَلْ تَعْتًا». می‌پرسی، بپرس یاد بگیری. نه اینکه بپرسی که... این هم دو تا نکته که قابل توجه است.

۳. محدودیت پرسش در برخی حوزه‌های دین

نکته سوم: دین می‌گوید محوری که محور سؤال نیست، مورد سؤال قرار نگیرد. مثلاً در محدوده تعبد، ما جای پرسشگری نداریم. فرض کنید همه ما جمع شویم، یک پروژه علمی برداریم. همه حوزه‌های علمیه یک پروژه علمی تعریف کنند. ده سال هم روی این پروژه فکر کنند که بخواهند جواب این سؤالات را بدهند: چرا نماز صبح دو رکعت است؟ چرا نماز مغرب سه رکعت است؟ چرا نماز ظهر چهار رکعت است؟

آخر جواب این است: «لا أدري»، نمی‌دانم. جای پرسشگری اینجا نیست. چرا روزه ماه رمضان سی روز واجب است نه بیست و هفت روز؟ چرا در رمضان واجب است نه در شوال؟ چرا یک پنجم بدهیم خمس، نه یک ششم؟ چرا در نه چیز زکات باشد نه در نهصد چیز؟ سخن بر سر این است که دین می‌گوید: اگر خواستی پرسشگری کنی، باید در محوری پرسشگری کنی که جای سؤال هست. جای پرسش است.

مستحضرید مرحوم شیخ صدوق (رحمت‌الله‌علیه) که به یک معنا پدر حدیث شیعه است. شیخ صدوق بیش از سیصد استاد داشته در حدیث. به دعای امام‌زمان (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) هم به دنیا آمده شیخ صدوق. در ایران ما در ری دفن است. صدوق در ری دفن است. پدر صدوق در شهر قم دفن است. اگر آن طرف‌ها رفتید، حتماً بروید زیارت. مرحوم شیخ صدوق شاید اولین محدثی است که کتاب‌های تخصصی در حدیث زیاد نوشته است.

یکی از این کتاب‌های تخصصی‌اش، علل الشرایع است. علل الشرایع کتابی است، می‌خواهد بگوید هر حکمی علتش چیست. بعدی‌های بعد از صدوق که آمدند، علما، گفتند اولاً آنچه که صدوق فرموده علت نیست. حکمت است. فرق است بین علت و حکمت. ثانیاً تازه همه حکمت نیست. ممکن است یک عبادتی، یک کاری صد تا حکمت دارد. یکی از آنها در روایت اشاره شده است، گاهی همان یکی هم در روایت اشاره نشده است. چون در تعبدیات بنا بر تعبد است.

پس نکته سوم، در محدوده داخلی دین، اگر خواست سؤال شود، باید در جایی باشد که جای سؤال هست، نه در جایی که جای سؤال نیست.

روایات درباره پرهیز از پرسش‌های بی‌جا

روایاتی داریم در دین ما که آن روایات به همین‌جا ناظر است. اصول کافی را ببینید. ائمه فرمودند خدا از زیاد سؤال کردن نهی کرده است. «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَنْهَاهُمْ عَنْ قِيلٍ وَقَالَ وَكَثْرَةَ السُّؤَالِ ۵». خدای متعال نهی کرده از زیاد حرف زدن و از زیاد سؤال کردن. کجا خدا نهی کرده است؟

در این آیه شریفه قرآن: «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ بُدِلَكُمْ عَنْهَا سَأَلَكُمْ ۶».

سؤال نکنید از چیزهایی که اگر برایتان جوابتان روشن شد، ناراحت می‌شوید. این آیه گفتند کجا نازل شده است؟

مردم از حج با پیغمبر (علیه‌السلام) برگشتند. یکی از اصحاب آمد جلوی پیغمبر (علیه‌السلام)، حالا همه اصحاب هم نشسته بودند، شروع کرد سؤال کردن که یا رسول‌الله، این عملی که انجام دادیم، هر سال باید انجام دهیم؟

پیغمبر (علیه‌السلام) رویشان را برگرداندند. دومرتبه آمد یا رسول‌الله، هر سال باید انجام دهیم؟

سه چهار بار گفت. پیغمبر (علیه‌السلام) فرمودند چرا این قدر سؤال می‌کنی؟

انبیاء قبلی به خاطر پرسش‌های امتشان از آنها، امتشان هلاک شد. تا وقتی من سکوت کردم، تو هم ساکت باش. حالا من اگر بگویم هر سال، هر سال باید راه بیفتی این راه را بروی. حج به جا بیاورید، برگردید بیایید. «أَسْأَلُوا عَمَّا

سَكَتَ اللَّهُ عَلَيْهِ ۷.» جایی که خدا حرف نزده شما هم ساکت باشید. پرسؤال نکنید، خودتان را به دردرس بیندازید. یکی از نمونه‌های پرسؤال کردن بی‌جا را خدا در سوره بقره گفت. کسی به‌ناحق کشته شده بود، قرار بود حضرت موسی (علیه‌السلام) از طرف خدا پیام بیاورد که چطور قاتل را بشناسند، خدا فرمود: یک گاو بکشید. استخوان گاو را به مرده بزنید، مرده زنده می‌شود، بلند می‌شود می‌گوید قاتلش کیست. خب خیلی روشن. برو از بازار دام‌فروشان یک گاو بخر، بیا بکش، دستور را اجرا کن.

سؤالات بی‌جا شروع شد، حالا این گاو نر باشد یا ماده؟

سنش چقدر باشد؟

رنگش چطور باشد؟

اینکه ما می‌گوییم سؤالات بنی‌اسرائیلی از همین جاها ناشی شده است. بالاخره دیدید دیگر در سوره بقره داستان را، این را می‌گوییم سؤالات بی‌جا. کار را مشکل می‌کند؛ لذا در روایات داریم با همین سؤالات، گاوی که خدا تعیین کرد تبدیل شد به یک گاوی که پوست زرد طلایی داشت و این گاو یک‌دانه بیشتر در بنی‌اسرائیل نبود. مال یک بچه یتیم بود با مادرش. آن هم گفت ما گاومان را نمی‌فروشیم. اصرار، گفت نمی‌فروشیم. چون گرفتار بودند دیگر. عرضه و تقاضا اینجا رابطه‌اش مشخص می‌شود. خیلی که اصرار کردند، گفت این گاو را می‌کشید، پوستش را پر از درهم و دینار می‌کنید، این قیمت گاو است.

سؤال بی‌جا که انسان بکند. این مشکلات را پیدا می‌کند. پس سؤال باید در محدوده‌ای باشد که جایز است.

پایان بحث درباره پرسشگری و بررسی شبهات

خب آنچه که تاکنون گفتیم، راجع به سؤال بود. من نمی‌دانم اگر پرسشی از طرف خواهران هست، ما صحبت‌مان را تمام می‌کنیم. سؤالات را می‌شنویم، اگر نیست، ما داریم ادامه می‌دهیم. پس در حقیقت آنچه که تا کنون گفتیم، راجع به سؤال بود. نگرش دین راجع به سؤال.

شبهه و تفاوت آن با پرسش

گاهی وقت‌ها سؤال به صورت شبهه مطرح می‌شود، بحثی که امروز داشتیم، شبهه‌شناسی بود. سؤال تبدیل به شبهه می‌شود. در روایات ما آمده وجه تسمیه شبهه چیست؟ چرا شبهه را گفتند شبهه؟

متن روایت این است: «إِنَّمَا سُمِّيَتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ ۸.» شبهه را شبهه را نامیدند، چون باطل است؛ اما شبیه به حق است.

شبهه در منطق و تفاوت آن با برهان

شاید همه شما یا بخشی از شما باید منطق خوانده باشید. در منطق بخشی داریم تحت عنوان مغالطه. معنای مغالطه یعنی کلامی که برهان‌نما است ولی برهان نیست. کلامی که جدل‌نما است؛ ولی جدل نیست. شبیه به برهان هست ولی برهان نیست. شبیه به جدل هست؛ اما جدل نیست. روایت هم این را می‌گوید. روایت می‌گوید «لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ.» شبیه به حق است.

برخورد با شبهه و تفاوت آن با سؤال

کسی اگر ببیند، ناوارد باشد، گمان می‌کند حق شنیده و لذا برخورد با شبهه از برخورد با سؤال مشکل‌تر است. در سؤال طرف آمده چیزی را نمی‌داند می‌پرسد. در شبهه گاه طرف آمده می‌خواهد یک باطلی را به جای حق نشان بدهد. چه می‌گوید؟

مثالی از شبهه علیه شیعیان

می‌گوید شما شیعیان معتقدید بعد پیغمبر (علیه‌السلام) همه مرتد شدند مگر از هفت نفر. روایت دارید دیگر؟

«ارْتَدَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَوْ سَبْعَةً ۹.»

می‌گوید: می‌دانی این معنایش یعنی چه؟

یعنی پیغمبر (علیه‌السلام) در تبلیغ خودش موفق نبود. پیغمبر (علیه‌السلام) در تبلیغ خودش موفق نبود. شما رئیس یک کارخانه هستی، بیست‌وسه سال جان بگنی، بعد هفت تا مرید داشته باشی. یعنی شما مدیریتت ضعیف است. مشکل داری. این شبهه است.

نمونه دیگر شبهه درباره ولایت و نبوت

می‌گویند شما شیعیان آمدید ولایت امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را درست کنید، نبوت پیغمبرتان را خراب کردید. می‌گویند پیغمبری که نود تا جنگ را اداره کرد، پیغمبری که وضو می‌گرفت، سلمانی می‌رفت اصلاح می‌کرد، اصحاب نمی‌گذاشتند یک قطره آب وضویش روی زمین بریزد یا یک‌دانه مو از موهای حضرت روی زمین بریزد. به تبرک می‌گرفتند. می‌بردند. شهید دادند، مجروح دادند، جانباز دادند، اسیر دادند. این مسلمان‌ها، همه این کارها ظاهری بود. پیغمبر (علیه‌السلام) در طول بیست‌وسه سال، سه تا یا هفت تا بیشتر نتوانست مرید درست کند. شبهه یعنی این.

گزارش فعالیت‌های مسیحیت در ایران

من کرج رفته بودم. دوستان در کرج به من گزارش دادند که اینجا حدود هشتصدوسی نفر را مسیحی کردند. قضیه برای چند سال قبل است. از جوان‌ها. من پرسیدم که چگونه اینها را مسیحی می‌کنند؟ گفتند جوانی را که حالا یک مقدار هم لابیالی است و اهل فساد و کثافت‌کاری هست و اینترنت و ماهواره و دوست مخالف و... این جوان را می‌گیرند، وقتی آن را خواستند، آوردند در جایی که با او صحبت کنند. این‌گونه به او می‌گویند. می‌گویند ببین تو الان می‌خواهی مشروب بخوری، نمی‌توانی. می‌خواهی دوست‌دختر داشته باشی، نمی‌توانی. می‌خواهی موسیقی گوش بدهی، نمی‌توانی. می‌خواهی شاد باشی، نمی‌توانی. دو ماه محرم و صفر باید بزنی به سر و کله‌ات. سه دهه فاطمیه، فاطمیه سه تا دهه است. این هم یک ماه، سه ماه. تمام ماه رمضان. این هم یک ماه، چهار ماه. چهارده تا معصوم دارید، این‌ها هر کدام جز یکی‌شان روزی به شهادت رسیدند، برای هر کدام چند روز؟

تو می‌خواهی نصف سال را غم و غصه داشته باشی. این چه دینی است. دین هم که با دین فرق نمی‌کند؟ پیغمبر هم که با پیغمبر فرق نمی‌کند؟

وقتی مسیحی بشوی، مشروب مستحب است. ارتباط با جنس مخالف مستحب است. موسیقی گوش کردن هیچ اشکالی ندارد. همیشه هم شادی، در کریسمس بیشتر شادی.

شبها و تأثیر آن بر جوانان

ببیند این شبهه است و می‌کشد. جوان ما را کشیده است. هشتصدوسی نفر را آن موقع به من آمار دادند در کرج. الان مسیحیت در دانشگاه فردوسی به شدت فعال است. در مشهد مسیحیت، پروتستان‌ها به شدت فعال‌اند. چند تا وبگاه بسیار قوی در ایران در مسیحیت فعال است. این دیگر سؤال نیست. ممکن است در حقیقتش یک سؤال باشد. اما در متن واقع شبهه است. حالا ما در مقابل شبهه چه باید بکنیم؟ شاید آنچه که وظیفه بنده و شما است، این است که الان عرض می‌کنم. ما در مقابل شبهه باید چه بکنیم؟

چگونه باید در مقابل شبهات عمل کرد؟

۱. از دست ندادن آرامش و تعادل

یک: اولاً آرامش و تعادل خودمان را از دست ندهیم. چون خیلی وقت‌ها طرف می‌آید شبهه را جوری ذکر می‌کند که می‌خواهد تعادل من را از دست بگیرد، من تند بشوم. تند شدن در مقابل شبهات یعنی باختن. همان اول ما باختیم. در مصاحبه‌ها هم همین‌گونه است. مصاحبه‌های بین‌المللی. مثلاً مجله اشپیگل با آقای احمدی‌نژاد مصاحبه کرده بود. من دقت می‌کردم، می‌دیدم تلاش می‌کند ایشان را ناراحت کند. سیاست‌مدارها باید دقت کنند ناراحت نشوند. هر چه گفتند ناراحت نشوند. وگرنه باختند. می‌گویند طرف برید. نتوانست. در شبهه همین‌طور.

یکی از آقایان مشهد که اسم ببرم می‌شناسید. ایشان می‌گفتند: یک جوانی آمد خانه ما. آمد گفت آقا من شبهاتی

داریم. نشستیم تا نشستیم گفت آقا این خدایی که به او معتقدید و از او دم می‌زنید، ما سال‌ها هست این خدا را می‌رانده‌ایم. یعنی خدا مرده است. حالا این آقای بزرگوار می‌خواست شروع کند دادزدن، فحش دادن، بزند در گوشش. تمام بود. او دیگر یقین می‌کرد خدا مرده است. اما ایشان با آرامش جواب داده بود. یک ربع یا بیست دقیقه بعد، طرف مؤمن مسلمان شیعه با همه این اعتقادات ما... پس اولین نکته این است که ما در مقام جواب شبهه تعادل خودمان را از دست ندهیم. این یک.

۲. شناخت دقیق شبهه و ارائه پاسخ مناسب

دوم: شبهه را بفهمیم. گاهی وقت‌ها این‌گونه است. من بحر حسین در اضطرابم تو از عباس می‌گویی جوابم. طرف یک چیز دارد سؤال می‌کند، آن یکی دیگر، یک چیز دیگر جواب می‌دهد. آن وقت طرف می‌گوید این اصلاً نفهمید من چه گفتم. باید شبهه فهمیده شود. کار آسانی هم نیست. امروزه برخی از شبهات پیچیده است، سخت است. رویش کار شده است. شبهاتی که امروزه در کلام جدید مطرح است، بعضی از آنها سابقه دوست‌ساله در مغرب‌زمین دارد. حالا در کشور ما تازه وارد شده است. لکن آنجا روی آن کار شده است. باید دقت کرد.

۳. صراحت، در صورت ندانستن جواب شبهه

سوم: شبهه را که شناختیم، از دو حال بیرون نیست. یا جوابش را می‌دانیم یا می‌دانیم. اگر نمی‌دانیم، با صراحت بگوییم جواب این شبهه را من نمی‌دانم برایتان تهیه می‌کنم. وقت بگذاریم، قرار بگذاریم و برویم واقعاً جواب را پیدا کنیم و بیاوریم. اگر می‌دانی، اینجا، گام بعدی این است باید با بهترین بیان، با شیرین‌ترین بیان شبهه را پاسخ بدهی بدون هیچ دعوایی، بدون هیچ دادزدنی، بدون هیچ نزاعی، آرام آرام. باز یاد کنم از استادمان جناب آقای حسن‌زاده آملی (رحمت‌الله‌علیه)، ایشان می‌گفتند: در آمل رئیس حزب توده، حزب توده‌ای‌ها کمونیست بودند دیگر، رئیس حزب توده به من گفت آقای حسن‌زاده من با شما کاری دارم. قرار گذاشتیم در یک باغی. شمال همه‌اش سرسبز است. شمال ایران. خط سبز کشور ما منطقه شمال است. گفتند صبح آمد تا شب بحث کرد. راجع به خدا، فقط بحث راجع به خدا بود. به خدا معتقد نیستم. ایشان گفتند بعد بلند شد رفت، به من هم چیزی نگفت. ولی از فردا در هیچ یک از مجامع صنفی حزب توده شرکت نکرد. دو سه هفته بعد توده‌ای‌ها رفته بودند سراغش، ایشان گفته بود حسن‌زاده مرا مسلمان کرد. بعد آقای حسن‌زاده (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند: عمده این بود در طول این یک روز، صبح تا شب، من به هیچ‌وجه عصبانی نشدم. قلمبه‌سلمبه حرف نزدم. خیلی روان ادله اثبات خدا را برایش تقریر کردم. چون کس دیگری هم نبود. رودربایستی هم نبود. بخواهد رودربایستی کند. یکی یکی صغری را می‌گفتم، اعتراف می‌گرفتم. تمام می‌شد. کبری را می‌گفتم، اعتراف می‌گرفتم، تمام می‌شد. نتیجه را می‌گفتم. برهان دیگر، صغری را می‌گفتم، اعتراف، کبری، اعتراف، نتیجه.

گفتند ایشان تأکید داشتند انسان در مقام جواب شبهه باید خوش‌برخورد، بسیار لین باشد. البته عرض کردم باید در شبهه‌شناسی کار کنید. وظیفه اول یک طلبه این است که متکلم باشد و وظیفه اول متکلم دفاع عقلانی از آموزه‌های دینی است که انسان از آموزه‌های دینی دفاع عقلانی داشته باشد. بتواند آموزه‌های دینی را روشمند، مدافع باشد.

پاسخ به چند پرسش

خب در پایان این بخش، حالا این چند سؤالی هم که شده من جواب بدهم. اشاره می‌کنم به مجموعه‌ای از کتاب‌هایی که در بحث شبهه‌شناسی نوشته شده است. مجموعه‌ای از این کتاب‌ها را رفیق ما، دوست عزیز ما جناب آقای شیخ علی‌اصغر رضوانی قلم زدند. از هم‌بحث‌های قم من هستند. طلبه خوش‌ذهن، یک اندکی هم شاید پیش من بلاغت خواندند. ایشان در این مسیر افتادند، موفق هم هستند. کتاب‌هایی که نوشته‌اند؛ شیعه‌شناسی و پاسخ به شبهات دو جلد، موعودشناسی و پاسخ به شبهات یک جلد، سلفی‌گری و پاسخ به شبهات، مسیحیت و پاسخ به شبهات، عاشورا و پاسخ به شبهات، مجموعه کتاب‌های این دستی نوشتند، در بحث امامت، در بحث فرق و ادیان کار کردند و قابل توجه است. مجموعه دوم، مجموعه کتاب‌هایی است که دفتر نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها چاپ کرده است، تحت عنوان پرسش‌های دانشجویی. من تا جلد سیزدهم را هم دیدم. این هم یک گروه قوی در قم روی پرسش‌های

دانشجویی کار کردند. از توحید بگیرید، تا رجعت، شفاعت، معاد، ولایت فقیه، سیاست خارجی، چیزهای مختلف. سوم: سی دی پرسمان. سی دی پرسمان را باز دفتر نهاد نمایندگی چاپ کرده است. الان شک کردم، شش هزار تا یا هشت هزار تا پرسش دانشجویی است که اینها مورد پاسخ قرار گرفته است. سی دی پرسمان.

جمع‌بندی

خب بگذرم. طلبه باید شبهات را بداند یک. جوابش را بداند دو. بتواند به‌خوبی پاسخگویی جواب سؤالات مردم باشد سه و من خودم این برنامه‌های پرسش و پاسخی که با دانشجویها برگزار کردم، می‌بینم خیلی موفق است. خیلی ارزشمند است.

لازمه مهم پاسخ به شبهات

و این نکته را هم عرض کرده باشم، برای اینکه بتوانید پاسخگوی خوبی به شبهات باشید، حتماً باید در حدی منطق بخوانید، در حد نسبتاً قابل‌توجهی فلسفه بدانید. کسی امروز فلسفه نخواند، اصول فقه هم نمی‌فهمد چه برسد به باقی بخش‌ها. حتماً باید فلسفه بدانید. خوب فلسفه بدانید. یک طلبه حتماً باید کتاب بدایه و نهایه را خیلی خوب یاد داشته باشد که بتواند پاسخگو به پرسش‌ها باشد. خب بحث من تمام، چند تا سؤال داریم که اینها را من البته مختصر توضیح دهم.

سؤال درباره استخاره و تفال

چگونه ممکن است انسان مقررات و سرنوشت خود را به دست استخاره بسپارد و با تفال به قرآن و با ارائه تسبیح تعیین کند.

بحث استخاره یک بحث قابل‌توجهی است. اولاً ما یک استخاره داریم، یک تفال. بین این دو باید فرق گذاشت. ثانیاً سؤال مبهم است برای من است؛ انسان مقررات و سرنوشت خود را به دست استخاره بسپارد. منظور مراد نیست که انسان سرنوشت خودش را به دست استخاره بسپارد. سرنوشت انسان با اعمال اختیاری انسان رقم می‌خورد که یکی از این اعمال استخاره کردن است، انسان می‌تواند استخاره بکند، می‌تواند استخاره نکند. فقط سؤال این است که آیا استخاره رجحانی دارد، سرنوشت دارد؟ استخاره در متن دین ما وارد شده است.

اعجاز استخاره با قرآن

حضرت آیت‌الله بهجت (رحمت‌الله‌علیه) می‌فرمودند به نظر من یکی از وجوه اعجاز قرآن که متأسفانه کسانی که دانشمند علوم قرآنی‌اند، کار نکردند، یکی از وجوه اعجاز قرآن همین استخاره‌های با قرآن است که در حد اعجاز است. یعنی واقعاً اگر آن کسی که استخاره می‌گیرد. آن کسی که استخاره می‌کند، درست استخاره کند. جای استخاره، استخاره کند. ایشان می‌فرمودند انواع استخاره را مرحوم ابن طووس در یک رساله جدا به نام الاستخاره نوشته‌اند.

ما در زمینه استخاره روایات داریم. استخاره ذات الرقاع، استخاره منسوب به امام‌زمان (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف). اما اولاً یک: استخاره کردن واجب نیست. دو: عمل به استخاره واجب نیست.

احکام و جایگاه استخاره

حالا من استخاره کردم برای یک کاری، بد آمد، انجام بدهم. یا خوب آمد، انجام ندهم. هیچ حرمتی یا کراهتی ندارد. هیچ. پس استخاره کردن واجب نیست، عمل به استخاره واجب نیست.

سوم: استخاره جایگاه دارد. در مسائل انسان اول می‌اندیشد کاملاً به جایی رسید، رسیده است. نرسید از اندیشه دیگران استفاده می‌کند. نرسید، متحیر ماند، استخاره می‌کند. استخاره پیش‌گویی نمی‌کند. اشتباه نشود. کار استخاره کار اصل عملی است به یک معنا.

استخاره کارش رفع تحیر است. یک کاری را انسان فکر کرد به جایی نرسید. مشورت کرد به جایی نرسید. حالا استخاره می‌کند. این چهار نکته.

استخاره در ازدواج و دیگر موارد خاص

نکته آخر اینکه علاوه بر اینکه باید در جایگاه خود استخاره کرد، در برخی از امور استخاره خاصی در دین تعریف شده است. آنجا انسان باید همان استخاره را انجام دهد. مثلاً در امر ازدواج، استخاره همان است که مرحوم شهید در لمعه نوشت. غسل استخاره، نماز استخاره، هفتاد بار یا صد بار «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ، أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ ۱۰». بعد بلند می‌شود می‌رود دنبال کسی که آمده برای ازدواج. می‌رود دنبال کار. صلاح او باشد، انجام می‌شود. صلاح او نباشد، انجام نمی‌شود.

معنای استخاره

نکته آخر این که استخاره دو معنا دارد، به معنای طلب خیر، این وظیفه هر روز و هر ساعت مؤمن است. مؤمن باید دائماً زمان حالش و زمان قالش این باشد، «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ»، من از خدا طلب خیر می‌کنم. اصلاً این ذکر است. ذکر بسیار مجربی هم هست. صبح که از خانه بیرون می‌آید «أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ، أَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ». یعنی من از خدا طلب خیر می‌کنم. این ذکر است، ذکر بسیار ارزشمندی هم هست. اما استخاره با تسبیح و قرآن جایگاه دارد که جایگاهش را خدمتتان اشاره‌وار عرض کردم.

استخاره با قرآن، کار هر کسی نیست

نکته آخر اینکه استخاره با قرآن کار هر کس نیست. قرآن فهم باشد. شاید از هر هزار نفری که با قرآن استخاره می‌گیرند، نصد و پنجاه و پنج نفرشان اشتباه می‌کنند. قرآن نمی‌فهمند. این روضه‌خوان‌های حرم استخاره با قرآن می‌گیرند. خیانت می‌کنند، جنایت می‌کنند. ادبیات عرب بلد نیست. برای چه استخاره می‌گیری؟ من دیدم برخی از مردم عوام استخاره می‌گیرند. حالا برخی از خانم‌ها رسم شده است، بچه خدا به او داده استخاره می‌گیرد، مثلاً اول کلمه صفحه راست نوشته‌اند، اسم بچه‌اش را می‌گذارد آن. این هم یک نوع استخاره است. نه اگر روی ضوابط باشد، چیز ارزشمندی است.

بحث تکامل عقل انسان‌های اولیه

دو: چرا خداوند از همان ابتدا عقل را کامل نیافرید تا انسان‌های اولیه در مسیر تکامل عقل زیر پا قرار نگیرند. ما از انسان‌های اولیه خبر علمی نداریم. اما خبر دینی داریم. خبر علمی نداریم؛ چون تا قرن از پیدایش خط، تا قبل از نگارش تاریخ، انسان‌های ما قبل تاریخ، ما از آن‌ها مطلع نیستیم. چهار کوزه شکسته و کاسه شکسته و چهار نقاشی، اینکه چیزی را اثبات نمی‌کند. اما خبر دینی داریم.

حجت خدا در تمامی زمان‌ها

خبر دینی این است، قرآن می‌فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ۱۱». هیچ گروهی نبودند مگر اینکه منذری، نذیری، ترساننده‌ای، حالا پیغمبر بوده است، وصی پیغمبر بوده است، حکیمی مثل لقمان حکیم بوده است، در میان آنان بوده است. خدای متعال هیچ جامعه انسانی را خالی از حجت نمی‌گذارد. اولین انسانی که روی کره خاکی آمده است، حجت خداست آدم. آخرین انسانی هم که از این کره خاکی رخت می‌بندد، حجت خداست در عصر غیبت امام معصوم در رجعت، در عصر حضور، در رجعت.

اصلاً زمین وظیفه‌اش این است اگر حجت خدا رویش نباشد، اهل خودش را ببلعد. «لَوْلَا الْحِجَةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا ۱۲»، این وظیفه زمین است. زمین هیچ‌گاه خالی از حجت نبوده است، حالا عصر اولیه باشد. عصر حجر باشد. پس هیچ‌گاه انسان‌های اولیه زیر پا قرار نگرفتند. حجت داشتند، منذر داشتند طبق نص قرآن مجید.

عقل و نیاز به وحی

اما چرا خدا عقل را کامل نیافرید؟
 منظور از کامل نیافرید، یعنی چه؟
 یعنی انسان بی‌نیاز از رسول باشد، ممکن نیست!
 ادله‌اش در علم کلام در بحث نبوت عامه مطرح است. چون بحث تخصصی است جایش اینجا نیست. کسی
 خواست مراجعه می‌کند. حداقل به کلام آقای سعیدی مهر، جلد دوم، بحث نوبت، راهنماشناسی.
 ادله نبوت عامه سر جایش است. همه انسان‌ها بوعلی سینا باشند و فارابی و انیشتین و دکارت و کانت، باز هم
 پیغمبر می‌خواهد. چرا؟
 چون همه امور در محدوده عقل آدمی نیست مثل جزئیات. الان عرض کردم هزار سال که فکر کنیم، نمی‌فهمیم
 چرا نماز صبح باید دو رکعت باشد، نماز ظهر چهار رکعت؟
 به عبارت دیگر خود عقل آدمی اثبات می‌کند، عقل نیازمند به وحی هست. این کجا بحث می‌شود؟
 در علم کلام در بحث نبوت عامه.

بحث اختلاف استعدادها

سه: چرا یکی را پراستعداد می‌آفریند که در اندک‌زمان به مراتب عالی می‌رسد و در مقابل دیگری را کم‌استعداد و
 کندذهن به وجود می‌آورد و هیچ‌گاه به اولی نمی‌رسد؟
 این سؤال دو جور قابل طرح است. یک‌بار من سؤال می‌کنم چرا در جهان اختلاف است. جواب این است، وجود
 اختلاف ذاتی جهان ماده است. ذاتی عرضی را در منطق خواندیم یا نخواندیم؟
 در منطق خواندیم دیگر. ذاتی شیء را وقتی از آن بگیری دیگر وجود ندارد. وجود اختلاف ذاتی جهان ماده است.
 پس سؤال می‌تواند این بشود. سؤال در حقیقت این است، چرا جهان ماده است؟
 این حرف درستی است. سؤال خوبی است. نمی‌توانیم بگوییم چرا جهان ماده این‌گونه است، این‌گونه بودنش
 ذاتی است. اختلاف، شر، تراحم، تضاد، تصادف، تکامل، حرکت ذاتی این جهان است. جهان ماده یعنی این.
 می‌توانیم سؤال کنیم این جهان چرا هست؟
 جواب این است که اگر جهان ماده نباشد، فیض پروردگار ادامه پیدا نمی‌کند و چون خدا فیاض علی‌الاطلاق است.
 دوام فیض الهی منوط به بودن ماده و جهان ما است. این را در فلسفه اثبات می‌کنند. عنوان عربی بحث این است:
 «لولا التضاد لما دام الوجود عن الواحد الجواد.»
 اگر تضاد نمی‌بود، فیض الهی ادامه نداشت. یک بحث فلسفی سنگین در جای خودش. این یک سؤال.

سؤال درباره اختلاف و جایگاه افراد

سؤال دیگری که در دل این سؤال است این است، حالا که اختلاف هست چرا من زن نشدم، زن مرد نشد؟
 چرا من پیغمبر نشدم، پیغمبر من نشد؟ چرا من انیشتین نشدم، انیشتین من بشود؟
 جواب این سؤال خیلی روشن است. جواب سؤال این است که این اختلاف اگر جابه‌جا بشود، صورت مسئله را
 پاک نمی‌کند. یعنی حالا من انیشتین بودم، انیشتین من بود، باز هم اختلاف بود. من پیغمبر بودم، پیغمبر من بود،
 باز هم اختلاف بود. اصل اختلاف که ضروری است؛ چون ذاتی عالم ماده است. اصل اختلاف ضروری است این
 جابه‌جایی صورت مسئله را پاک نمی‌کند. دو تا مطلب اینجا هست:

تقسیم خوبی‌ها در خلقت

یک: اولاً خداوند خوبی‌ها را به همه داده است. یعنی چه؟
 یعنی خدا خوبی‌ها را تقسیم کرده است، پخش کرده است، به یکی ذهن ریاضی داده است، معادله چهارمجهولی
 را در ذهنش حل می‌کند. ذهن ادبی نداده است. شصت بار شعر حافظ را می‌خواند، نمی‌فهمد. به یکی ذهن
 ادبی داده است، غزل می‌گوید مثل حافظ. ذهن ریاضی نداده؛ می‌گویی دو دو تا، می‌گوید پنج تا. به یکی زیبایی
 داده است، خوش‌ذهنی نداده است. به یکی خوش‌ذهنی داده است، زیبایی نداده و هکذا. خدای متعال خوبی‌ها را
 پخش کرده است.

ما در مورد چهارده نفر این شعر را می‌خوانیم. می‌گوییم آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری. تازه نسبت به
 همان‌ها هم پیغمبر مکرر چه می‌فرمود؟

برادرم یوسف از من زیباتر بود، ولی من از او بانمک‌ترم. نمکش رفته در پیغمبر، زیبایی‌اش رفته در یوسف. قرار

بر این نیست که... آنکه همه خوبی‌ها را دارد، خداست. غیر او پنخس شده است. این یک.

مسئولیت انسان‌ها نسبت به داشته‌هایشان

دوم: خدا به مقداری که داده و وظیفه خواسته است. از آن انسان روستایی حسابی که می‌کشد، حسابی نیست که از بوعلی می‌کشد. چقدر روایت داریم، خدا به اندازه عقل آدمی مذاقه در حساب می‌کند. هر که بامش بیش، برفش بیشتر. پس با این حساب که در نظر می‌گیریم، می‌بینیم اختلاف لازم است. این جابه‌جایی صورت مسئله را عوض نمی‌کند. خوبی‌ها را خدا تقسیم کرده است. درعین حال به هر کس به اندازه‌ای که داده است، خواسته است.

سؤال در رابطه اعمال انسان با حوادث طبیعی

اگر همه حوادث مانند سیل و زلزله معلول علت‌های طبیعی است، پس پیدایش حوادث و مستند به کارهای خوب و بد آدمی دانستن، بی‌جا بوده است! نه! ما قائلیم به علل طولی. فاعل‌های طولی. یعنی سلسله علت‌ها روی هم، یک معلول را ایجاد می‌کند. سیلی که می‌آید، اراده خدا هست. اراده ملائکه‌ای که تأثیرگذارند، ملک موکل باران. او باید باران بفرستد که سیل بیاید. او هست، اراده انبیا و اولیاء است. فرمودند:

«نَحْنُ أَوْعِيَةُ مَشِيَةِ اللَّهِ.» ما ظرف اراده‌ی خداییم. گناهان ما هست. عوامل طبیعی هم هست. هیچ‌کدام هم دیگری را باطل نمی‌کند. چون در عرض هم نیستند. در طول هم هستند.

تفسیر آیه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً»

منظور آیه «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» چیست و علت اینکه بعد از آن اختلاف ایجاد می‌شود، چیست؟ خود آیه قرآن این را پاسخ داده است. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۱۳.» امت واحد بودند قبل از فرستادن انبیا. انبیا که آمدند دو دسته شدند، مؤمن و کافر. «أُمَّةً وَاحِدَةً» یعنی قبل از او بی‌رنگ بودند.

کیفیت اسلام وهابیان

وهابیان چگونه خودشان را مسلمان می‌دانند با اینکه با شیعیان بسیار مخالف هستند؟ چون آن‌ها می‌گویند ما با کفار مخالفیم، شیعه هم کافر است. پس در حقیقت مخالفت با ما را دلیل اسلامشان می‌دانند.

مشکلی که ما با این‌ها داریم، باید بگوییم که نه ما مسلمانی و اتفاقاً با آن عقایدی که در سر شماست، شما یک مقداری از اسلام دورید. شما اشعری هستید. اشاعره مجسمه‌اند. قائل‌اند که خدا جسم است. این مقوله کفرآمیز است. بن باز در یک سخنرانی غیررسمی به وهابی‌ها گفته بود، ما مجسمه‌ایم. ما قائلیم به اینکه خدا جسم است. ولی این عقیده را الان ابراز نکنید. چون جهان کشش ندارد. مردم کشش ندارند وگرنه اهل سنت بعد از متوکل... متوکل پدر معتزله را در آورد. بعد از متوکل اشعری‌ها شدند همه‌کاره. اشاعره مجسمه هستند. ان‌شاءالله موفق باشید.

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ.»

فهرست منابع

۱. سوره بقره، آیه ۳۰.
۲. کراچکی، محمد بن علی، و نعمه، عبد الله. ۱۴۱۰-۱۳۶۹. کنز الفوائد. ۲ ج. قم - ایران: دار الذخائر. ج ۱، ص ۳۸۵.
۳. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة. ص ۲۷۹.
۴. صالح، صبحی، شریف رضی، محمد بن حسین، و علی بن ابی طالب (ع)، امام اول. ۱۳۶۶-۱۴۰۷. نهج البلاغه (صبحی الصالح). ۱ ج. قم - ایران: مؤسسه دار الهجرة. ص ۵۳۱.
۵. غفاری، علی اکبر، کلینی، محمد بن یعقوب، و آخوندی، محمد. ۱۳۶۳. الکافی. ۸ ج. تهران - ایران: دار الکتب الإسلامية. ج ۵، ص ۳۰۱، قضاعی، محمد بن سلامه، و سلفی، حمدی عبد المجید. ۱۴۳۱-۲۰۱۰. مسند الشهاب. ۲ ج. دمشق - سوریه: دار الرسالة العالمية. ج ۲، ص ۱۵۵.
۶. سوره مائده، آیه ۱۰۱.
۷. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، مرعشی، شهاب الدین، و عراقی، مجتبی. ۱۴۰۳-۱۹۸۳. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة. ۴ ج. قم - ایران: مؤسسه سید الشهداء (ع). ج ۳، ص ۱۶۶.
۸. علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، آمدی، عبدالواحد بن محمد، و رجایی، مهدی. ۱۴۱۰-۱۹۹۰. غرر الحکم (تصحیح رجایی). ۱ ج. قم - ایران: دار الکتب الإسلامی. ص ۲۷۶.
۹. قمی، عباس، مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، نمازی شاهرودی، حسن بن علی، و نمازی شاهرودی، علی. ۱۴۱۸-۱۳۷۶. مستدرک سفینه البحار. ۱۰ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی. ج ۴، ص ۱۱۶، اشتهاودی، علی پناه، ابن بابویه، محمد بن علی، مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی، و موسوی کرمانی، حسین. ۱۴۰۶-۱۳۶۵. روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. ۱۴ ج. ایران: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشان پور. ج ۴، ص ۲۱۸.
- حدیث مشابه: غفاری، علی اکبر، مفید، محمد بن محمد، و موسوی زرنندی، محمود. بدون تاریخ. الإختصاص. ۱ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی. ج ۲، ص ۶.
۱۰. ابن بابویه، محمد بن علی، و غفاری، علی اکبر. ۱۳۶۳-۱۴۰۴. ... من لا یحضره الفقیه. ۴ ج. قم - ایران: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. دفتر انتشارات اسلامی. ج ۱، ص ۵۶۳.
۱۱. سوره فاطر، آیه ۲۴.
۱۲. مشابه: غفاری، علی اکبر، و نعمانی، محمد بن ابراهیم. ۱۳۹۷-۱۳۵۶. الغیبة (لنعمانی). ۱ ج. تهران - ایران: مکتبه الصدوق. ص ۱۴۱، ابن بابویه، محمد بن علی، و کمره‌ای، محمدباقر. ۱۳۷۶. الأملی للصدوق. ۱ ج. تهران - ایران: کتابچی. ص ۱۸۶.